



پریشان

☑ هدی جوکار

نشین تو پيله تو هی آرزو کن
مٹ یہ بر کہی ماتم گرفته
پاشو با پیکرت دشتا رو پر کن
بیابون ما رو دست کم گرفته

اگر چه بی پناهی آتشت زد
تنت از سیلی غم نقره داغه
اگر چه باختی از کوران خورشید
هنوز دستای تو امید باغه

بیا و بارور کن تاز گیشو
همون باغی که از تو جون گرفته
کسی یادش نرفته این بیابون
با جای پای تو سامون گرفته

می یاد یادت چه روزایی که با هم
روی این ماسه‌ها، دل می کشیدیم؟!
چه روزایی که تو چشمای خورشید
واسه رقصیدن کل می کشیدیم!

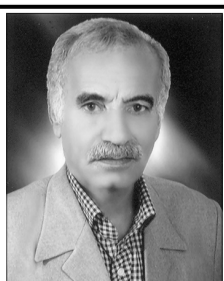
پریشون کن دوباره زلف آبو
بزن تو صورت آلودگی‌ها
خودت باش و خودت باش و خودت باش...
بیا بگذر از این بیهودگی‌ها



قسم به غربت

☑ سعادت معینی

قسم به غربت روزهای انتظار، به پریشانی چشم‌های
رازدار، به همهمه سکوت معنادار که پرنده خاطراتم را
در آسمان آبی تقدیر رها می‌کنم و دل خوش می‌دارم
به دریای پرتلاطم روزگار...
و چه ساده و کودکانه احساس خوشبختی می‌کنیم و ندا
سر می‌دهم «آری من به تماشای دوردست‌ها خرسندم»



منتظر داستان و اشعار شما هستیم

لطفاً مطالب خود را با درج شماره تلفن به دفتر روزنامه
یا آدرس الکترونیکی ذیل ارسال نمایید. ضمناً روزنامه در
ویرایش مطالب ارسالی، آزاد است و مطالب ارسالی
برگشت داده نمی‌شود.

tolou2@yahoo.com

کارشناس سرویس ادبی - هنری: محمدعلی اصلاح‌پذیر



دیوانگی

☑ شبنم اصلاح‌پذیر

کمی دیوانگی شاید برایم خوب باشد تا
به این پایان کمی عادت کند بغض من از حالا
به زودی یک خداحافظ، مردد، می‌رسد از راه
و بعدش هر که خواهد رفت در یک گوشه از دنیا
من اما همچنان حرف دلم ناگفته می‌ماند
نکرد او در نگاه خسته‌ام این عشق را پیدا
به خود می‌بالم از احساس پاک عشق پنهانی
ولی یک عشق آدم را همیشه می‌کند رسوا...
دلم می‌خواست از دنیا سفر می‌کرد روح من
درست آن لحظه عشق آمد و پی بردم به این معنا
به زودی تا ابد دیگر نخواهم دید رویش را
نمی‌خواهم طلوع آفتاب صبح فردا را
به این تقدیر می‌خندم و می‌خندم و می‌خندم...
کمی دیوانگی خوب است وقتی می‌شوی تنها



دیوار

☑ زهرا ریسی

نمی‌دانم چه خواهد شد بعد از آخرین دیدار
درون سینه‌ی تنگم، کلامی نیست جز انکار
درون من چه غوغایی است چو من با خویش می‌جنگم
غرور است و نمی‌دانی میان ماست این دیوار؟
ولی ای کاش این دیوار، فرو می‌ریخت با چشمت
و من سیراب می‌گشتم، ز شوق آن نگه هر بار
تو در آن سوی این دیوار مرا هم دوست می‌داری؟
سؤالم را هزاران بار، در دل کرده‌ام تکرار
دگر این مَهر خاموشی، ز لبهامان نمی‌افتد
و آن درد و سکوت ماست، که من را می‌دهد آزار
نمی‌دانی که یاد تو، طلوع صبح امید است
طلوعی پر ز احساس و تمنایی پر از اسرار
تمام قصه‌ها زیبا پر از شادی اگر باشی
تو، ای معبود یخ بسته دلت را دست من بسپار



مادر

☑ حبیب‌اله زارع

مادر فروغ هستی و باران رحمت است
مادر چراغ خانه و بذل محبت است
مادر بهار زندگی و سبزی و جلاست
مادر نظام عاطفه و پاکی و صفاست
مادر نشان مهر و دلسوزی و وفاست
مادر سرود پاکی و اعجوبه‌ی خداست
معنای مهر ما به حقیقت به سوی اوست
عطر گل و صفای طبیعت به بوی اوست
قلبش پر از حماسه‌ی مهر و صداقت است
آماج بوی لاله و باغ شرافت است
گرمی زندگانی به اوصاف نام اوست
شور و نشاط یار به بزم کلام اوست
آرامش و نشاط عزیزان سرای اوست
آری بهشت منزل و مزد و بهای اوست
آری بهشت زیر قدم‌های مادر است
این گفته‌ی عزیز، کلام پیامبر است
نامی به باصفایی مادر تو دیده‌ای؟
آیا کلام سخت ز مادر شنیده‌ای؟
معنای مهر و عشق و محبت به مادر است
سودای کار و زحمت و رحمت به مادر است
گردم فدای منزل تو، یاد و نام تو
قربان مهربانی و صبر و نظام تو
بوی تو تا ابد به مشامم مصور است
قلبم بدون یاد تو، مادر مکرر است
زحمت کشیده‌ای و اجر تو با خداست
بیچاره آن کسی که ز تو مهرش شود جدا



☑ فاطمه ریسی

قفس پرستویم را شیک کرده‌ام و یک شمع و یک کیک
تولد روی آن .
در اتاق تاریک و خموش خموش، من و تنهایی ام امروز
با نبودنت تولدت را می‌گیریم. در ازدحام و سکوت،
جشن، صدایت می‌زنم با لهجه زمستانی ۲۴ سالگی ات را
تبریک می‌گوییم.
در این زمستان سرد به باد سپرده‌ام که شمعت را فوت
کند، به باران سپرده‌ام آهنگ تولد را برایم بنوازد.
بهمن، ماه قشنگی است، ماه عشق، ماه زندگی و ماه تو،
نازنینم امروز من و تنهایی، باران، باد و سرمای زمستان،
۲۴ سالگی ات را با لهجه زمستانی تبریک می‌گوییم.